

مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۳/۰۴/۱۱



مُ نعيم بارز

## ضرورت شناخت فلسفی!

قسمت دوم

یاد داشت نویسنده نعيم بارز: قسمت اول نوشته ای (ضرورت شناخت فلسفی) که تحت عنوان نقد دین چیست و چرا پیش شرط آزادیست؟ از ایوان گی یو Ivan Guillot نویسنده و استاد در یونیورسیتی پاریس که توسط آقای ناصر اعتمادی به فارسی گردانده شده است، ترتیب و تنظیم و بتاریخ 08/04/2023 در سایت «آریانا افغانستان آنلاين» به نشر گردیده. اینک قسمت دوم جهت معرفی و نشر ارائه میگردد.

از فویرباخ تا مارکس، دین و از خود بیگانگی!

فویرباخ دین را "به رویای اندیشه انسانی" تشبیه می کند و می گوید که این رویا در عالم بیداری روی می دهد. از نگاه او، انسان در قالب دین وجود خود را در موجودی خیالی به نام خدا منعکس می سازد، هر چند به گمان فویرباخ چنین فرآیندی که روند "جدایی انسان از خویش است"، همانند هنر و زبان، روندی ضروری است، زیرا به انسان، به ویژه در جوامع باستانی، اجازه و امکان می داد و می دهد که به هستی یا به خویشتن اش عینیت ببخشد. اگر از نگاه فویرباخ، دین نخستین تبلور خود آگاهی است، این آگاهی در توهم محض، در از خود بیگانگی و در تجسم طبیعت انسان در وجود ساختگی، شکل می گیرد. به همین دلیل "گی یو" می گوید: "آنچه انسان در خدا می ستابد، خود انسان، خدا گونگی یا میل انسان به خدایی شدن است. یعنی همان چیزی که خارج از او است و در وجود بیگانه با او تجسم یافته است" (ص. ۷۷).

در نتیجه، ایمان ارضاء کننده انسانی ترین امیال آدمی است تا آنجا که آدمی قادر به ارضای این امیال در جهان واقعی نیست. انسان از خلال دین مخلوق آفریده خود می شود و آفریده خود را که به وجودی الهی تبدیل ساخته وسیله رستگاری خود می انگارد. از نگاه فویرباخ، این فرآیند نقطه اوج از خودبیگانگی است.

**نقد از خود بیگانگی دینی توسط فویرباخ پیش درآمد نقد مارکس بر دین نیز هست که می گفت:**

از خودبیگانگی تحقق انسانیت انسان در وجودی خیالی به نام خداست که مانع از تحقق انسانیت انسان در زندگی واقعی اش می شود. به این ترتیب، ایثار و از خودگذشتگی انسان در قبال این موجود خیالی جای ایثار و از خودگذشتگی انسان در قبال انسان را می گیرد و تکالیف انسانی در قبال خدا جایگزین وظایف انسان در قبال همونوع اش می شود. "باروخ اسپینوزا" (Baruch Spinoza) با اتکا به مفهوم از خود بیگانگی در نزد "فویرباخ" (Foyer Bach) می افزاید: هر چقدر انسان بیشتر به ارزش گذاری خدا روی آورد، به همان اندازه از ارزش خود در فکر و در واقعیت می کاهد. بی دلیل نیست که "فویرباخ می گفت که "انسان در وجود خدا بر انکار خویش صحه می گذارد، از نگاه "فویرباخ" دین ذاتاً انسان ستیز است. زیرا، غنای خدا بستگی مستقیم به فقر انسان دارد و برای آنکه خدا به همه چیز، به ویژه به قادر مطلق، تبدیل شود، انسان باید در نیستی فروافتد و از انسانیت اش تهی شود. به قول "فویرباخ"، "انسان خود را قربانی خدا می کند" و انسان مذهبی لزوماً از فقر انسانی رنج می برد. "فویرباخ" می گوید برای رهایی از این فقر باید رابطه انسان با خدا را معکوس کرد. یعنی باید انسان را به خدا تبدیل کرد و رسیدن به این مقصود نیازمند رجعت به انسان است که از نظر "فویرباخ"، "عالیترین ارزش" است.

به گمان او این تنها راهی است که از طریق آن انسان می تواند تمام ظرفیت ها و ارزش های از دست داده اش را در وجودی خیالی بازیابد. در ادامه این سخن، "ایوان گی یو «Ivan Guillot» می افزاید: "انسان باید در عین حال مناسبات اش را با دیگر انسان ها خاصتاً مناسبات عاشقانه اش از جمله عشق جنسی را از نو باز یابد. عشق به خدا هدفی جز محروم کردن انسان از این عشق ندارد و ادیان تاریخی عشق جنسی را به شدیدترین شکل تاراج کرده اند." (ص. ۸۲)

به این خاطر است که "فویرباخ" نه فقط خواستار مشارکت هر چه وسیعتر انسان ها در امور جامعه و در چارچوب یک نظام جمهوری است، بلکه او همچنین خواستار و مدافع سیاستی مبتنی بر عشق است که البته از نگاه "فویرباخ" در فردیتی کمونیستی تجسم می یابد. "فویرباخ" می گوید:

د پائو شمیره: له 1 تر 2

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکني د لیکنيزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولی

فردیت هم به معنای "خود خواهی" است و هم به معنای "کمونیسیم" و میان این دو تناقضی نیست. به گمان او، سیاست مبتنی بر عشق، دین مبتنی بر عشق است، با این تفاوت که این دین لزوماً این جهانی است. در واقع، "فویر باخ" انسان را از خلال مهمترین جزء هستی اش یعنی عشق به انسان، به مرتبه خدایی می رساند و معتقد است که می توان رابطه انسان با خود را معکوس کرد. او صریحاً می گوید:

**"خدا انسان است و در نتیجه انسان خدا است یا باید خدا انسان باشد" (ص. ۸۴ کتاب ایوان گی یو)**

"ایوان گی یو «Ivan Guillot» معتقد است که خدایی شدن انسان در اندیشه فویرباخ، بیان نوعی انسان گرایی مطلق است که هنوز در مقولات دینی توصیف می شود. به همین دلیل نقد دین توسط فویرباخ نوعی رهایی دینی از دین است، هر چند نمی توان انکار کرد که نقد فویرباخ بر دین گشاینده مسیری است که نمی توان صرفاً به یاری اندیشه او پیمود. در هر حال، بدون این راه، دیگر تلاش های بعدی در آلمان سده نوزدهم در زمینه نقد دین ممکن نبود برای نمونه، مارکس در مقدمه نقد فلسفه حقوق "فریدریش هیگل" (Friedrich Hegel) تصریح می کرد که بعد از "فویر باخ" می توان گفت که نقد دین در آلمان به پایان رسیده، هر چند در همین متن مارکس این جمله به یاد ماندنی را نیز می نوشت که "نقد دین، پیش شرط هر گونه نقدی است." خود او در ادامه سنت "فویر باخ" می گفت که دین اشاعه دهنده تصورات ایدئولوژیک در خصوص واقعیت و در خدمت منافع طبقات مسلط است، به گونه ای که چهره این منافع پنهان بماند و از قیام علیه آن نیز جلوگیری شود. به همین دلیل از نگاه "کارل مارکس" رهایی از وضع موجود در بادی امر نیازمند رهایی از تصورات ایدئولوژیک است که در پیدایش آنها دین نقش کلیدی داشته و دارد.

صحه گذاشتن به استدلال فلسفی "کارل مارکس" (Karl Marx) بدین معنی نیست که همه تئوری اقتصادی و سیاسی او درست و مورد تأیید اند.

"کارل مارکس" در پی ریزی نقد غیردینی دین، از این پیش فرض اصلی فویرباخ عزیمت می کند که "انسان، دین را می آفریند و نه بالعکس". فروکاستن دین به پدیده ای انسانی نتیجه نظری دیگری نیز دارد و آن عبارت از این است که دین فاقد بنیاد فلسفی و چیزی جز نماد حرمان و سرخوردگی انسان در این جهان و جبران آن در جهانی خیالی نیست. به تعبیر "کارل مارکس جوان" دین نظریه عمومی و خواب عمیق این جهان و در عین حال تسلی و توجیه جهان شمول آن است "کارل مارکس" می افزود:

**«دین از یک طرف بیان اندوه واقعی و از طرف دیگر اعتراض علیه اندوه واقعی است»**

**"ایوان گی یو" (Ivan Guillot) می گوید:**

منظور "کارل مارکس" از "اندوه واقعی"، اندوه اجتماعی - تاریخی انسان در جامعه ای خاص است که منشاء مستقیم "اندوه مذهبی" به شمار می رود. به گمان "ایوان گی یو" (Ivan Guillot)، "کارل مارکس" با این عبارت جهان تاریخی از خود بیگانگی و انسان ستیزی جهان سرمایه داری را منشاء اندوه مذهبی می داند. دین، چنانکه "کارل مارکس" می گوید، "اندوه مخلوق سرکوب شده، جان جهان بی قلب و وضعیتی است که روح از آن رخت بر بسته باشد." دین جبران یا تسلی این اندوه در جهانی خیالی است و به همین خاطر "کارل مارکس جوان" در جمله ای به یاد ماندنی می نوشت که "دین آفیون توده هاست." یعنی:

تسکین دهنده تصور آدمی از دردهای واقعی است بی آنکه علاج واقعی آنها باشد در واقع، دین سازنده نوعی سعادت ساختگی است، بی آنکه اندوه عمیق انسان را از بین ببرد. در تعبیر "مارکس" دین از آنرو "افیون توده هاست" که به عنوان ایدئولوژی ای تسکین بخش هم توده ها را به خوابی عمیق، به بیهوشی محض فرو می برد و هم قدرت تفکر انتقادی را از آنان سلب می کند. به همین دلیل، از نظر "مارکس" دین در پس غبار وهم آلودی که آن را احاطه کرده کارکردی عمیقاً سیاسی دارد. "مارکس" از این نیز فراتر می رود و در ادامه افکار فویرباخ می گوید:

دین در عین حال، آفیون یا دارویی است که توده رنجور و بلا کشیده خود برای خویش تجویز می کند. به همین دلیل است که از نگاه "مارکس" دین بیان نوعی اعتراض نا آگاهانه و غیرمستقیم علیه اندوه این جهان نیز هست: در فقدان سعادت واقعی، یعنی سعادت این جهانی، انسان به سعادت در جهانی خیالی، به دین پناه می برد، در نتیجه، از نگاه "مارکس"، نقد دین فی نفسه نقد جهان اندوه و از خود بیگانگی، یعنی نقد از خود بیگانگی اجتماعی و تاریخی است که ارتباطی به مشغله های دینی ندارد.

از جمله میل جنسی است.

او می افزاید که در این جبران هذیانی امیال سرکوب شده، خدا، میل امنیت و عدالت را تداعی می کند و وعده بهشت و قربت دائمی حوریان زیبا، رو، امیال سرخورده خوشبختی و شور زندگی در این جهان را جبران می سازند. قدرت دین از نگاه فروید، خاصاً مقاومت آن در مقابل عقل بیش از هر چیز ناشی از عصیان و قدرت سرکش امیال است. به همین خاطر، در نظر فروید، فرد مؤمن کسی است که هرگونه پیوند حقیقی را با واقعیت از دست داده است.

پایان قسمت دوم. ادامه دارد